

۲۸ میزان / مهر سال ۱۳۹۰ خورشیدی

نزد هم - اکتوبر - سال ۲۰۱۱ میلادی-

سلام به خوانندگان ارجمند

سلام به آقای پرویز بهمن

نامه های از دور برای یک هموطنم پرویز بهمن سخنی در باره پشتونها

نامه نخست

آقای بهمن !

من مقاله شما در مورد قریب الرحمن سعید را مانده همه مقاله های شما در کابل پرس به خوانش گرفتم . میخواستم در مورد نظر شما افکار خود را بیان دارم و میدانیم که تحمل افکار دگر اندیشان یک گام بسوی دیموکراسی است و دیموکراتیزه نمودن حیات اجتماعی در افغانستان و منطقه کار و پیکار می خواهد .

دیدیم که نه بزور میگ ها و تانگ ها افغانستان را بسوی ارمان « دیموکراسی - افغان - شوروی » توانستند بکشانند و نه بزور بی ۵۲ و هواپیماهای بدون پیلوت خواهند توانست - به مسیر « دیموکراسی !؟ - بوش خلیزاد - اشرف غنی و انور الحق احدی و شرکا » بکشانند . همچنین با ورم اینست که آ ی - اس - آی هم هرگز نخواهد توانست افغانستان را به صوبه پنجم اسلام آباد تبدیل نماید و لو ده ها قریب الرحمن سعید و صد ها جلال الدین حقانی و گلبدین حکمتیار هم در رکابش حرکت نمایند .

افغانستان تافته جدا بافته است . افغانستان سرزمین مردم افغانستان است - اگر در مملکت ناروی قریب الرحمن سعید در ظرف چند سال شهروند ناروی خوانده میشود - در افغانستان تاهنوز شک دارند که انسان هایی که بیشتر از صد سال در ان خطه نسل اندر نسل زندگی نموده اند - جز مردم افغانستان باشند و هر « نخبه » قومی انسانهایی را که از قوم و خیل و تبار خود شان نیست - بیگانه میخوانند . در این مورد « از خود بیگانه» بایست نوشت و روشنگری نمود

گرچه ادبیات برخی چنین است که فضای بحث سالم را مغشوش مینمایند و آرزو ندارند با بحث سالم
گره ای از گره ها حل گردند - باز هم من طرفدار اینم که همه تابو ها بایست شکستنده شوند
و میدان آزادی گفتار و بیان بوجود آورده شود .

نامه دوم:

آقای پرویز بهمن
من بنا به تایید گفته خود شما با افکار شما در بسا موارد اختلاف
دارم و یکی هم در همین مورد پشتون ها است
من همه پشتون ها - ازبک ها - هزاره ها - تاجیک ها ایماق ها - ترکمن
ها و نورستانی ها و بلوچها و گروه های قومی موجود را در افغانستان
جز لا ینفک مردم افغانستان میدانم . هم شما وهم بسا خوانندگان
میدانند که افغانستان موجود از میان آتش و خون تاحالا گذر کرده
است و راه های ناهمواری هنوز پیش رویش قرار دارد
اگر شما مینویسید که پشتونها بروند - پشتونستان را بسازند - نخبه
های برتری طلب و شوونیست پشتون مانند انور الحق احدی -
روستار تره کی - و شرکا میگویند - تاجیکها بروند در تاجیکستان
تفاوت این دو دیدگاه را نشان بدهید لطفن ؟
به نظر من هیچگاه گلبدین حکمتیار نمیتواند نمایندگی از همه
جمعیت پشتونها نماید و تاهنوز من پشتونهایی را می شناسم که
گلبدین را مانند حفیظ الله امین و عبدالرب رسول سیاف - خر روت
میدانند و در باره خر روت ده ها تبصره منفی بین خود دارند
گلبدین و حقانی و ملا عمر مربوط به سه قوم مختلف از میان ده ها
قوم پشتون اند که همه گی شان درطول سه دهه گذشته از عقب
مانده ترین لایه ها و افکار اجتماعی سخن گفته اند و دشمنان
مدرنیته به شکل گوناگون اند
گلبدین طرفدار مکتب است و ملا عمر طرفدار مدرسه - گلبدین و
اطرافیان شان خود را وابسته به بخشهای از اخوان المسلمین
جهانی - حزب التحریر و القاعده تعریف میکنند - اما ملا عمر علایق
دیوبندی و حتی سلفی دارد
دیدگاه های شان همین حالا از هم متفاوت است و هیچگاه مناطق
عقب نگهداشته و عقب مانده ای مانند پکتیا یا پکتیکا
نسبت به منطقه پشاور برتری فرهنگی - سیاسی و اقتصادی را
نشان داده نمیتواند
از سال ۱۹۴۷ میلادی تا کودتای داود خان یا ۱۹۷۴ میلادی این دولت
کابل بود که بنام «دا پشتونستان زمونژ» داد از دفاع از مبارزه خلقهای
پشتون و بلوچ میزد و در شهر کابل لیسه های خوشحال خان - رحمن

بابا و حتی ابن سینا جایگاه و پرورشگاه جوانان آن طرف خط دیورند بود - شاید با نام اقبال وزیری آشنا باشید که « پشتونستانی » بود و از راه افغانستان به ماسکو رفت و درس خواند و در زمان حفیظ الله امین وتره کی رییس امور سیاسی وزارت دفاع افغانستان بود و طرفدار ماسکو - حالانکه جلال الدین حقانی در خط برژنسکی و سی آی ای با گلبدین حکمتیار قرارداد داشت

همین انور الحق احدی در لیسه حبیبیه درس خوانده مانند اشرف غنی احمد زی و با زلمی خلیل زاد در دانشگاه امریکایی بیروت درسهای خود را ادامه داده اند و خواسته های از لایه های بالایی جامعه پشتونی را مطرح مینمایند

از اینرو من نمیتوانم بخاطر پشتون بودن - میان ملا عمر و زلمی خلیل زاد خط مساوی بکشم

از سال ۱۹۸۰ میلادی به اینطرف رسمن آی اس آی - طرف دیگر سکه خط فکری زمان داود خان یعنی « داپشتونستان زمونژ » را بازی مینماید و درواقعیت امر سردمداران پنجابی در اقتصاد و امور سیاست داخلی و خارجی پاکستان دست بالا دارند و از اختلافات صدها ساله میان اقوام و باشندگان افغانستان کنونی به نفع خود استفاده مینمایند - حالانکه اکثریت پشتون ها در انطرف خط دیورند نسبت به پنجاب و سند دارای زندگی بسیار عقب مانده تر و عقب نگه داشته تر اند - خصوصن در هفت منطقه آن طرف سرحد

این سخن را به مثابه پیشگفتار یا دیباچه گپ های بعدی مطرح ساختم - در آینده بازهم خواهیم نوشت

من طرفدار وحدت داوطلبانه همه مردم افغانستان از همه اقوام در افغانستان مستقل - آزاد - متحد و یک پارچه برای تحقق بخشیدن به برابری و عدالت اجتماعی و دیموکراسی میباشم

من از هر نخبه پشتون دعوت مینمایم که میان زندگی قبیله ای و پیش مدرن و زندگی مدرن یکی را انتخاب نماید و هرگاه طرفداری از مدرنیته نماید - مشکل جوامع عقب مانده و عقب نگه داشته جزیره ای کم تر میگردد و این دوران گذار از پیش مدرن بسوی مدرنیته آسانتر میگردد

بخش سوم

آقای پرویز بهمن !

دیدگاه های شما را در کابل پرس بخوانش گرفتم - خوشحال تر گردیدم که باز هم بدون تشریفات معمول به تابو شکنی ادامه می دهید و ناگفتنی ها را برای گفتن و نوشتن آماده میسازید و از خطوط قرمز ای که در لوحه اش نوشته شده است :

عبور ممنوع ! میگذرید و به دشنام سرایی هایی افراد نزدیک بین توجه نمی نمایید .

من مساله پشتونها را در افغانستان و این سون خط دیورند و پشتونها را در آن طرف خط دیورند (بسوی هند بریتانوی - دیروز - پاکستان امروز) یک امر ساده و پیش پای افتاده ندیده ام و نخواهم دید. حل مساله پشتونهای دو طرف خط دیورند - جز حل مساله ملی در افغانستان و پاکستان است و خواهد بود و حل مساله پشتونها با حل مساله خط دیورند از زمان بازی بزرگ کهن تا بازی بزرگ نوین بهم گره خورده است . این مشکل و معضله را دو کشور استعماری کهن - روسیه تزاری و بریتانیای کبیر خلق کرده اند و استعمار نوین مورد سو استفاده بیش از حد قرار میدهد - گرچه رهبری بریتانیای کبیر در مسایل بین المللی بویژه در رابطه با ایالات متحده امریکا از خط فکری وینستون چرچیل فاصله گرفته است و جدایی های میان لندن و واشنگتن - دی سی قابل رویت اند اما در مورد تفرقه بیانداز و حکومت کن کماکان در خط وینستون چرچیل قرار دارد و از قرن نهم - و بیستم پیش از تولد وینستون چرچیل و بعد از جنگ دوم جهانی در قرن بیستم و اینک در قرن بیست و یکم همین سیاست را ادامه میدهد و بازیگران سیاسی و شبه سیاسی در درون ارگ و بیرون ارگ کابل بازیگران راه هایی امریکایی و انگلیسی و در جنب شان راه های جرمنی میباشند. برخورد دوگرایش در امریکا چه در پنتاگون یا چه در سی آی - ای ویا در واشنگتن دی سی و گرایش اروپایی در مورد مساله پشتونها در دو طرف خط دیورند با هم تفاوت هایی دارند و تفاوت خط اروپایی میان خط بریتانوی - فرانسوی و جرمنی از دور و نزدیک قابل رویت اند و امید وارم مردم افغانستان در این بازی بزرگ نوین باز هم بیشتر از پیشتر قربانی خط گزاران یا پالیسی میکران و بازیگران یا اکتوران استعمار نوین نگردند و نیروهایی که در این بازی نیابتی شرکت ندارند و از بیرون اوضاع را میبینند - بتوانند منافع ملی کل و مجموع مردم افغانستان را مد نظر بگیرند و نه از یک قوم و تبار خاص را - اگر بازیگران اصلی بخواهند افغانستان را یوگوسلاوی دیگر بسازند - هرچه بیشتر به عمق فاجعه پی خواهیم برد و چه بهتر که علاج واقعه را پیش از وقوع واقعه کرد .

نیم نگاهی به اشکال سیاست های فارود پالیسی - بفر ستیت - ستاتیسکو در این بازی بزرگ حایز اهمیت میباشند .

حل مساله ملی برای پشتونها نیز در سده بیست و یکم در زمان گلوبالیزیشن یا جهانی کردن با تشکیل دولت-ملت در افغانستان و پاکستان گره خورده است شما بهتر میدانید که در قرن نهم در بحبوحه « گریت گیم – یا بازی بزرگ » سرحدات افغانستان کنونی بر اثر توافق بین المللی روسیه تزاری و بریتانیای کبیر یا دوقوه استعماری کهن کشیده شد و هر دو قوت آنروزی امیر عبدالرحمن را به اقتدار رسانیدند و افغانستان را به مثابه کشور حایل یا بفر ستیت پذیرفتندو برای امیر عبدالرحمن خان مستمری از لندن و هند روان کردند تا به اثر نسخه شهریار ماکیاولی دولت مقتدر را با کله منار ساختن ها بسازد.

اگر پشتونها در دوطرف خط قرار داده شدند – بلوچها هم همینطور در سه طرف خط قرار داده شدند – سرنوشت و خط کشی میان تاجیک ها – ازبیک ها و ترکمن ها و قرقیز ها هم در اطرف دریای کوچک – پنج و دریای آمو تا خط ذوالفقار و مکمهان همه در زمان استعمار کهن تعیین گردیده است نه توسط خود مردم در اطراف سرحدات سیاسی . انگلیسها در سال ۱۹۰۵ میلادی بازهم خواستند تا نظر امیر حبیب الله را در مورد خط دیورند باخود داشته باشند . از اینرو نگاهی به این بخش – نگاه دقیق کارشناسانه تاریخی خواهد بود که از حوصله خوانندگان بسیار خواهد کاست . از اینرومن بسیار فشرده تر از آنچه ممکن خواهد بود – مینویسم .

در زمان فرزند امیر عبدالرحمن خان – (امیر حبیب الله) با آمدن دوباره یک خانواده پشتون در کابل که در زمان امیر عبدالرحمن درحالت فرار از افغانستان در غربت و تبعید زندگی میکردند و در تبعید بنام خانواده طرزی – یاد میشدند – با تلاش محمود طرزی پشتون تبار و قند هاری الاصل و انتشار افکار ترقی خواهانه و مدرن و حتی استقلال طلبانه در متن سراج الاخبار دور دوم – در کابل تفکر اعوان و انصار امیر حبیب الله در دولت مرکزی تا جایی دچار دگر دیسی و تحول گردید و آهسته آهسته خطوط فکری مدرن در دولت سازی و شهر سازی شروع گردید . همان زمان استعمار بریتانیا از هند بریتانوی برضد دولت مرکزی افغانستان – دست به تدارکات میزد و انگلیسها از قبل در دولت افغانستان محمد نادرطلایی و برادران اش را بنام مصاحبان از دیره دون بکابل در دربار جا داده بودند – همان نادر پدر محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان برای سرکوب نمودن قبایل ای فرستاده میشد که بیشتر از انطرف دیورند هند بریتانوی تحریک و تحریص میشدند تا برای محمد نادر شخصیت و اعتبار دیگری بدهند – بازی چنین بود .

وقتی در جریان جنگ اول جهانی المانها خواستند تا افغانستان در خط جنگ برای استقلال « پشتونستان و هند بریتانوی » داخل شود و هفته ها جلسات در باغ بابرشاه در سال ۱۹۱۶ میلادی ادامه یافت و هیننگ مسیون با برکت الله خان تلاش داشتند تا دولت

امیر حبیب الله را در جبهه جنگ ضد انگلیس بکشاند و دولت المان گویا دایه مهربانتر از مادر بود - دیده شد که در دستگاه سلطنتی کابل دوستگی بوجود آمد - تا اینکه در سال ۱۹۱۹ امیر حبیب الله در گله گوش کشته شد و لقب امیر شهید گرفت اما باز هم محمد نادر پدر محمد ظاهر پادشاه سابق افغانستان - در نیمه شب با قفاق زدن بروی سپاهی پهره دار - گذاشت تا قاتل نامعلوم بماند و فردا یک بیگناه را به جرم قتل امیر حبیب الله اعدام کردند و برادر امیر هم بسوی زندان ارگ در کوتی جرثقیل روانه کابل گسیل گردید .

توجه نمایید این تحولات همه در میان حاکمیت پشتون تبار در ارگ رخ داده است نه در میان اقوام یا قبایل دیگر. محمد گل خان مومند در همین زمان مطرح گردید .

وقتی امیر امان الله به اریکه سلطنت رسید باز هم خط فکری محمود طرزی یعنی خط تجدد و ترقی توسط حاکمیت پشتون در قدرت توسط شاه امان الله نواسه امیر عبدالرحمن خان ادامه یافت - اما دیدیم که چگونه دیروز ملای لنگ در خدمت ام - آی شش قرار گرفت و امروز ملای کور در خدمت ام - آی شش و آی - اس - آی قرار دارد . در زمان شاه امان الله دیدیم که محمدولی خان دروازی نایب شاه بود و محمد نادر طلایی به نیس تبعید شده بود چرا چنین بود ؟

یک تاجیک نایب شاه پشتون یعنی محمدولی خان بود و یک پشتون نادر خان و جنرال پشتون در تبعید در نیس ؟

در دور بعد در سال ۱۹۲۹ میلادی یک تاجیک بنام حبیب الله کلکانی راه را برای سلطنت محمد نادر و حکمروایی محمدگل خان مهمند باز کرد و بعد از نه ماه حاکمیت امیر حبیب الله که خادم دین رسول الله اش لقب داده بودند - این بار تاجیک دروازی محمد ولی خان نایب شاه امان الله نه تنها با رفقا و دوستانش حتی برای گویا بد نام کردن وی را همراهی محمود سامی بعد از به اقتدار رسیدن محمد نادر طلایی مانند حبیب الله کلکانی و حمید الله وسید حسین به دار آویختند . از آن روز دوران شاه امان الله از ۱۹۱۹ تا سال ۱۹۲۹ میلادی (۱۲۹۸ خورشیدی تا ۱۳۰۸ خورشیدی تا امروز سال ۱۳۹۰ خورشیدی) افغانستان بار دیگر روزگار آرامی و خشنودی را ندیده است .

به این نوع بازی ها چه نام می دهید ؟

این بازی ها پیش از پای گذاشتن کمپنی هند شرقی در دهلی وپانی پت و یا اصفهان نیز جریان داشته است - من در آن مورد نمیخواهم هم اکنون بنویسم.

من هرچه فشرده تر مینویسم :

دربین اقشار جامعه پشتونی انسانهایی که طرفدار ترقی و پیشرفت اند از زمان امیر شیر علی خان و انتشار شمس النهار تا سراج الاخبار و از انتشار انیس توسط محی الدین انیس (خانواده انیس هم از تبعیدی های پشتون غزنی در قاهره بودند) در زمان امان الله تا امروز درجدال مدرن و پیش مدرن قرار دارند - گرچه گسست تاریخی میان پیش مدرن و مدرن قابل دیدن است اما گردو خاک قبیله بازی این گسست را مکرر نشان میدهد

به نظر من اگر شما درمورد تضاد تاریخی مدرن و پیش مدرن توجه بیشتر نمایید - به یقین که ترقی خواهی بدون برتری طلبی جامعه کوچک ولواز هم گسسته جامعه پشتون میتواند نشانه ای باشد تا راه را برای آینده های جوامع و قبایل پیش مدرن پشتون و جمیع زندگی پیش مدرن اقوام دیگر در افغانستان بازتر سازد و باررنج از نشانه همه کمتر خواهد شد.

شما یکبار سردار محمد داود را با عبدالملک عبدالرحیم زی مقایسه نمایید - یکی رادارایکه فرمانروایی در ارگ و دیگری را در پشت میله های زندان درحال مرگ - ببینید و بپرسیم مگر هر دو پشتون نبودند ؟

شما یکبار سردار محمد داود را دراریکه فرمانروایی در قوای نظامی جلال آباد و یکبار محمد هاشم زمانی و خانواده اش را در زندان دهمزنگ نگاه نمایید و به همین ترتیب یکبار میان افکار ملا محمد عمر - حکمتیار - حقانی و محمد هاشم زمانی یک دید مقایسوی را انجام دهید -

در ادبیات امروزی - ادبیات مقایسوی جایگاه خاص و ویژه خود را دارد. خواهیم دید که میان سردار محمد داود و خانواده اش و محمد هاشم زمانی و خانواده اش دیواری از فاصله وجود داشته است و بایست دیدگاه ها را نیز مورد ارزیابی قرار داد. به نظر من همه پشتونها باهم مساوی نیستند و در بین جامعه پشتون غریب و بیچاره و فقیر و نادار کماکان اکثریت جامعه را تشکیل میدهند و همیشه مورد سو استفاده میشوند قرار بگیرند - مانند غربا و فقیرها و نادارها و ناتوانهای اقوام دیگر و استثنا ها قاعده نیستند .

شما یکبار محمد هاشم میوند وال و دانش اش را با محمد داود مقایسه نمایید و میدانیم که هر دو پشتون بودند و چگونه روسها محمد هاشم میوندوال و جنرال ملکیار و یا جنرال میراحمد شاه را بدست ایادی داودخان کشت ؟

مکر این بازی ها خلاص شده اند ؟

مکر همین بازی ها در مورد دیگران هم ادامه ندارد ؟

شما یکبار به نظر خود عبدالرحمن پژواک را مجسم نمایید که از کجا برخواسته بود و در پشاور در میان سالهای ۱۹۸۰ میلادی تا جان دادن اش در چه حال بسر میبرد و مولوی خالص را که شما از دور ممکن بشناسید و من از نزدیک میشناختم که در چه حال قرار داشت - مقایسه نمایید؟ مگر هر دو پشتون نبودند؟

استعمار نوین و دستگاه های استخباراتی به کدام یکی از این دو پشتون برای تحقق بخشیدن امیال خود تکیه نمود؟

مگر استعمار نوین روسیه بر نور محمد تره کی - حفیظ الله امین - اسدالله سروری - ترون - اقبال وزیری - گلاب زوی - تنی - وطنجارها و بعد ها به نجیب الله و شرکا تکیه نکرد و استعمار نوین بریتانیا و امریکا و اروپا به حکمتیارها - خالصها - حقانیها اتکا ننمود؟

یک پشتون در یک طرف جنگ و دیگری در طرف دیگر و در جنگ نیابتی یکی گویا مدافع « سوسیالیسم » و دیگری « اسلام و جهان آزاد » اما در واقعیت امر دو پشتون دوتفنگ بشانه انداخت و یک دیگر را به نفع یکی یا دیگری از پا در آورد و این بازی نیابتی از سر دیگران نیز دست بردار نبود نیست . (مگر در این جنگ نیابتی بیشتر از یک و نیم ملیون اسان جامعه افغانستان تباه نشدند)؟

سرنوشت حزب « دیموکراتیک خلق » و انشعابات اش و احزاب بزرگ هفتگانه و منشعبین و هشت گانه همه حاکی از این اند که در میان همه شان آگاهی ملی و منافع ملی غایب بود و منافع دیگران ارجحیت داشت . دیروز بنام ایدولوژی و انترنشنلیزم و امروز بنام اقوام و تبار !

بازیگران جهانی و منطقوی همانها اند و در اصل بازی چندان فرقی را دیده نمی توانم - حالا در مورد غنیمت های جنگ باهم جنجال دارند و چوچه گگ ها در مورد خمس و عشر باهمدیگر کلاونگ اند !

آیا شما تاچه حد از دوستی میان فرانس یوزف اشتراوس در مونیخ با گلبدین حکمتیار میدانید و تاچه حد متوجه باشیم که آنهایکه در افغانستان گویا بازیگران اصلی اند - بازیچه ای بدست استعمار نوین بوده و ابزاری پیش نیستند . فرانس یوزف اشتراوس میگفت که گلبدین حکمتیار از منافع ما در هندوکش دفاع میکنند و امروز چگونه است؟

من میتوانم برایشما صد ها نمونه را بطور مقایسوی در اینجا بیان دارم ولی بخاطر کوتاهی کلام هرچه فشرده تر مینویسم .

عبدالرحیم چین زایی - جنت خان غروال - یا بهالدین مجروح - عزیزالله الفت

همه پشتون بودند و توسط تاریک ترین و ارتجاعی ترین افراد از اقشار جامعه پشتون به کمک آی - اس - آی ترور شدند - مگر جنرال کتوازی را ترور نکردند - ؟

باز هم این نیشته من را به مثابه بخش دوم دیباچه ای در مورد موضوع نگرش در بحث درباره پشتونها نگاه نمایید - من باز هم خواهم نوشت .

امیدوارم که بتوانیم در عمل ثابت نماییم که نظر مولوی محمد یونس خالص در مورد - طلا و جست - خطا بوده است - در پایان مینویسم که من سالهای پیش یعنی در دهه چهل خورشیدی و شصت میلادی نخست به نزد مولوی شاه مقصود درس و سبق های دینی را میخواندم و بعدن به نزد مولوی محمد یونس خالص در مسجد جنت خان غروال در کدرگاه - نزدیکی ولسوالی چهاردهی کابل و به نزد مولوی محمد نبی محمدی نیز در نزدیکی های تپه تاج بیک درسهای علوم دینی را فراگرفته بودم و لی از نگاه سیاسی در دهه - چهل پنجاه خورشیدی و هفتاد - هشتاد میلادی از هم دیگر بسیار فاصله گرفتیم - زمانیکه با مولوی تره خیل استاد گلبدین حکمتیار در پشاور سخن میگفتم وی از این فاصله گرفتن فکری - سیاسی ام با آنها بسیار خوشحال بود و تلاش میکرد تا همرايش رابطه ام را ادامه بدهم اما وقتی جمعیت الله نورستانی و جنرال کتوازی را کشتند - روابط ما تیره تر گردید و برای همیشه قطع شد .

یار زنده و صحبت باقی